

استفن کینگ

به نام ایگانه می مهربان

# تلفن همراه

CELL

نوشته‌ی: استفن کینگ

By: Stephen King



تلفن همراه

این کتاب اثری تخیلی است. اسامی شخصیتها، مکانها و اتفاقها یا حاصل تخیلات نویسندهاند، و یا به صورت تخیلی از آنها استفاده شده است. هرگونه تشابه با اتفاقها، مکانها یا افراد واقعی، چه در قید حیات باشند و چه نباشند، تصادفی است.

سرشناسه: کینگ، استفن، ۱۹۴۷ م. King, Stephen  
عنوان و نام پدیدآور: تلفن همراه / نوشته‌ی استفن کینگ، ترجمه‌ی شهره ابری.  
مشخصات نشر: تهران: نگارینه، ۱۳۸۹.  
مشخصات ظاهری: ۵۴۴ ص.  
شابک: ۹۶-۷-۹۶-۸۹۳۵-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان به انگلیسی: Cell  
موضوع: داستان‌های آمریکایی. قرن ۲۰ م.  
شناسه افزوده: ابری، شهره، مترجم.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷۵ ت ۸ ی / ۳۵۶۶ PS  
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۳۸۸۷۸

ISBN:978-964-8935-96-7



9 789648 935967

**نگارینه**  
Negarineh

نام کتاب:	تلفن همراه Cell
نوشته‌ی:	استفن کینگ Stephen King
ترجمه‌ی:	شهره ابری
ویراستار:	منصور جام‌شیر
چاپ نخست:	۱۳۸۹ تهران
شمارگان:	۳۰۰۰ جلد
شابک:	۹۶-۷-۹۶-۸۹۳۵-۹۶۴-۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تهران، شمال شرق میدان هفتم تیر، کوی نظامی، شماره ۲۵، کدپستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۱۰۰۷۱-۸۸۳۱۵۰۵۱-۸۸۸۲۸۷۸۸، فاکس: ۸۸۳۰۷۲۷۸  
[www.negarineh.ir](http://www.negarineh.ir)

## سخنی از ناشر

داستانی که پیش‌رو دارید اثری از استفن کینگ نویسنده مشهور معاصر آمریکایی است. از کتاب‌های این نویسنده، فیلم‌ها ساخته شده و کتاب حاضر جزو بهترین‌ها و پرفروش‌ترین‌های سال ۲۰۰۶ آمریکا بوده است.

انسان آموزه‌های خود را به چالش می‌گذارد تا بیش‌تر فراگیرد و هنرمند عطش بیش‌تری برای این آزمون و آموزش دارد. از طرف دیگر بیش‌تر هنرمندان مصلح‌اند و در پی اصلاح جامعه که در تجربه‌ها کوچک و بزرگ نیز سعی در مفید بودن دارند. از نگاه دیگر آدمی در تجزیه و تحلیل رخدادهای می‌تواند تجربه دیگران را از آن خود نموده و آموزه راه زندگی قرار دهد. استفن کینگ در این داستان فرضیه‌های خود را در معرض چالش قرار داده است. از میان این فرضیه‌ها می‌توان به اخلاق و آداب همزیستی اشاره کرد. آدمی با اخلاق و داشته‌های به دست آمده چند هزار ساله خود شناخته می‌شود و سپس در قالب همسر، مادر، فرزند، همسایه و همشهری نمود پیدا می‌کند و اگر بر اثر هر اتفاقی این اخلاق و آداب از او گرفته شود غریبه‌تر از همه خواهد بود و غریبه‌ای با اخلاق، نزدیک‌تر از خویشان جایگاه پیدا خواهد کرد. (همان چیزی که در آموزه‌های دینی ما آمده است.) انسان رشد یافته در جامعه غربی که انسان‌ها را دعوت به داشتن اخلاق می‌کند قابل ستایش است.

فریضه دیگری که کینگ طرح می‌نماید، فطرت انسان است. البته کینگ پرورش یافته غرب است و بنابر فریضه‌ی تکامل داروین و فرضیه‌ی

روان‌شناختی فروید و با توجه به کنش‌ها و واکنش‌های برجسته‌های جامعه خود فطرت آدم را حیوانی می‌پندارد. او فکر می‌کند اگر به هر دلیلی انسان به فطرت خود نزدیک شود خصلت حیوانی پیدا خواهد کرد. اما در اعتقاد ما فطرت انسان، الهی و پاک است و تمامی آموزه‌های دینی ما برای پاک نگاه داشتن آن کوشش می‌کند و اگر به هر صورت فطرت انسان کدر و شیطانی شود، دریچه توبه یعنی بازنگری در پندار، گفتار و کردار برای شفاف کردن فطرت باز است. از طرف دیگر اعتقاد به ناجی (چیزی که بیش‌تر غربی‌ها از آن محرومند) یعنی اعتقاد به امید، ایمان انسان را در پالایش خود از گناهان و دوری از پلیدی‌ها قوی می‌نماید. اگر این امید از انسان گرفته شود یا نسبت به آن آگاهی نداشته باشد، زندگی او روزمره‌گی بیش نخواهد بود و دروازه‌ی گناهان به روی او باز است.

آموزه دیگر دینی ما رعایت حق دیگران است تا جای که خدا از حق خود می‌گذرد ولی از حقی که دیگران بر ما دارند نخواهد گذشت. این خود یعنی زندگی با صلح و مسالمت با دیگران که امروزه در دنیای غرب از آن خبری نبوده و روشنفکرانی هم چون کینگ در سدد رواج آن برای این موضوع هستند.

به هر حال نشر نگارینه با انتخاب بهترین داستان‌های جهان و ترجمه و نشر آن سعی دارد تا خواننده ایرانی را با ادبیات روز جهان و سبک‌ها آشنا نموده و برای هر چند، ساعت‌هایی او را سرگرم کند. ناگفته نماند سرکار خانم ابری در ترجمه و رعایت نوشتار خاص استفن کینگ زحمت فراوانی کشیده است و به نظر حقیر از عهده این کار نیز به خوبی برآمده است.

ترجمه‌ی این اثر را به پدر و مادر عزیزم تقدیم می‌کنم  
که دانش این کار را به من هدیه کردند،  
و همین طور همسر مهربانم علیرضا،  
که فرصت انجام این کار را در اختیارم گذاشت...

## مقدمه‌ی مترجم

بدون شک استفن کینگ یکی از رمان‌نویس‌های برتر سال‌های اخیر آمریکا است. شاید بتوان او را یکی از پرکارترین نویسندگان معاصر آمریکا هم دانست. او از سال ۱۹۷۴ که اولین داستان موفقش به نام کاری (carrie) را به چاپ رساند تا کنون بیش‌تر از ۴۰ داستان پرفروش و آثار قابل توجه دیگری در گونه‌های مختلف ادبی به چاپ رسانده و تا کنون بیش از ۳۵۰ میلیون جلد از کتاب‌های او به فروش رفته است. بسیاری از آثار او نیز به فیلم، سریال تلویزیونی یا داستان تصویری (کمیک استریپ) تبدیل شده‌اند. ولی متأسفانه تعداد انگشت شماری از آثار وی به زبان فارسی ترجمه شده است. یکی از علت‌های این مطلب را می‌توان نثر خاص و عامیانه‌ی کینگ دانست. توصیف دقیق و به کارگیری اصطلاح‌ها، نام‌های و مکان‌هایی که خواننده‌ی آمریکایی در زندگی روزمره‌اش با بیش‌تر آن‌ها سر و کار دارد اگر چه سبب شده است که خواندن آثار او برای خواننده‌ی آمریکائیش دلنشین بوده، مخاطب احساس نزدیکی و راحتی بیشتری با نویسنده و صحنه‌های توصیفی وی داشته باشد ولی کار را برای مترجم آثار وی، به خصوص مترجم‌هایی که قصد دارند آثار او را به زبان‌هایی ترجمه کنند که شباهت اجتماعی و فرهنگی کمتری به جامعه‌ی معاصر آمریکا دارند،

سخت و دشوار می‌کند. شاید هم این دشواری در وفادار ماندن به سبک نگارش و لطایف نهفته در لابه‌لای کلمه‌های کینگ و هم زمان راضی نگه داشتن مخاطب فارسی زبان بوده است که در تمام این سال‌ها مترجم‌های فارسی زبان را از توجه کافی به ترجمه‌ی آثار این نویسنده‌ی شهیر دور نگه داشته است.

کتابی که هم اینک در دست شماست ترجمه‌ی رمان Cell می‌باشد که در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده است. در ترجمه‌ی این کتاب سعی شده که تا حد امکان تعادل ذکر شده میان نثر خاص کینگ و سلیقه‌ی مخاطب فارسی زبان برقرار شود. هم این طور در برگردان گفتگوها سعی شده که حس نهفته در میان کلمه‌ها و عبارتهای عامیانه‌ی متن کتاب با استفاده از عبارتهای محاوره‌ای فارسی به خواننده منتقل گردد.

نکته‌ی قابل ذکر دیگر درباره‌ی این کتاب فرضیه استفاده شده در متن کتاب است، که کل داستان بر اساس آن بنا گردیده است. از فرضیه‌ی داروین گرفته تا تئوری‌های روانشناختی که براساس آن‌ها انسان موجودی است که نهاد او در خشونت و سببیت ریشه دارد و هسته‌ی اصلی وجودش خونریزی است. در این میان آن چه که ذهن را به خود مشغول می‌کند تفاوت بنیادی این نظرها با نص قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی است که بر اساس آن‌ها انسان اشرف مخلوقات و خلیفه‌ی خداوند در زمین بوده، از روحی الهی (و نفخت فیه من روحی) و فطرتی خداگونه (فطره الله التی فطر الناس علیها) برخوردار است. اگر چه این تضاد بنیانی و غیرقابل چشم‌پوشی است ولی بهتر دیدیم بستر آشنایی با سایر تفکرها را برای خوانندگان فهیم ایرانی باز گذارده، قضاوت را به فطرت الهی آن‌ها واگذار نماییم. به این امید که آشنایی با نظرها و استدلال‌های که ریشه در عقل محدود بشری دارند و مشاهده‌ی نتایج آن‌ها که همانا درنده‌خویی‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌هایی است که هر روز در

## استفن کینگ

جهان واقعی نیز شاهد آنها هستیم و مقایسه آنها با آموزه‌های دینی و آرامشی که در سایه‌ی اجرای آنها بر وجود بشریت سایه خواهد افکند، موجب عمیق‌تر شدن باورهای دینی در وجود خوانندگان عزیز گردد.

در پایان امیدوارم که این ترجمه مقبول طبع ظریف شما خواننده‌ی عزیز واقع گردد.

شهره ابری

تلفن همراه



## استفن کینگ

نفس انسان هرگز تاخیر در ارضا شدن را تحمل نخواهد کرد، بلکه همواره فشار ناشی از یک تحریک پاسخ داده نشده را در وجود خود احساس خواهد کرد.

### زیگموند فروید

خوی تجاوزگری در نهاد انسان است. در وجود او ساختار بنیادینی برای کنترل حس تهاجم تکامل نیافته است تا بتواند تضمینی برای بقای گونه‌اش باشد. به همین دلیل انسان یک حیوان بسیار خطرناک محسوب می‌شود.

### کنراد لورنز

حالا می‌تونی صدام رو بشنوی؟

### وریزون

تلفن همراه

# فصل اوّل پالس



۱

رویدادی که بعدها از آن به عنوان «پالس» یاد می‌شد، در ساعت ۳ و ۳ دقیقه‌ی بعد از ظهر روز اوّل اکتبر آغاز گردید. البته این عنوان اشتباهی بود، ولی تا ۱۰ ساعت بعد از این رویداد، بیش‌تر دانشمندانی که می‌توانستند این اشتباه را تذکر بدهند، یا مرده و یا دیوانه شده بودند. به هر حال، نام چندان اهمیتی نداشت. آن چه اهمیت داشت اثری بود که این اتفاق بر جای گذاشته بود.

آن روز در ساعت ۳، مرد جوانی که ارزش تاریخی چندان نداشت، از سمت راست خیابان بویلستون در بوستون قدم‌زنان - یا بهتر است بگوییم جست و خیز کنان پیش می‌آمد. نام او «کلیتون ریدل» بود. احساس رضایتی که از چهره‌اش می‌بارید با بالا و پایین پریدن‌هایش هماهنگی داشت. دسته‌های کیف سوابق هنری‌اش در دست چپش پیچ و تاب می‌خورد. از هم‌آن کیف‌هایی که بعد از بسته شدن جمع و جور می‌شوند و به یک کیف دستی تبدیل می‌گردند. بند یک ساک خرید قهوه‌ای رنگ که روی آن برای هر کسی که دانستن این موضوع برایش اهمیتی داشت، کلمه‌ها گنج‌های کوچک چاپ شده بود هم از انگشتان دست راستش آویزان بود.

در ساک خرید، شیء کوچک گردی بود که با هر قدم او به عقب و جلو تاب می‌خورد. هم‌آن طور که شاید حدس زده باشید، و البته درست هم حدس زده‌اید، آن شیء یک هدیه بود. شاید از این هم فراتر رفته باشید و حدس زده باشید که این «کلی» تون ریدل مرد جوانی‌ست که می‌خواهد با یک گنج کوچک، پیروزی کوچکی (یا شاید هم پیروزی

نه چندان کوچکی) را جشن بگیرد، که این بار هم حدستان درست است. شیء داخل ساک خرید، یک وزنه‌ی کاغذ شیشه‌ای گران قیمت بود که در وسط آن یک قاصدک کرکدار گیر افتاده و فضایی خاکستری و مه‌آلود را به وجود آورده بود. «کلی» آن را وقتی خریده بود که داشت قدم‌زنان از هتل کوپلی اسکوئر به مهمانخانه‌ی بسیار ارزان قیمت‌تر خیابان آتلانتیک، که در آن اقامت داشت، برمی‌گشت. در ابتدا با دیدن برچسب قیمت ۹۰ دلاری که در پایین آن چسبانده شده بود، وحشت کرد. اما بعد با فهمیدن این نکته که حالا برای خریدن چنین چیزهایی پول کافی دارد بیش‌تر به وحشت افتاد.

برای دادن کارت اعتباریش به فروشنده می‌بایست شهادت زیادی به خرج می‌داد. مطمئن نبود که اگر این وزنه‌ی کاغذ را برای خودش می‌خواست هم می‌توانست این کار را انجام بدهد. گمان می‌کرد آن موقع زیرلب چیزی مبنی بر این که نظرش عوض شده می‌گفت و به سرعت از مغازه بیرون می‌رفت. ولی این هدیه برای شارون بود. شارون به این طور چیزها علاقه‌ی خاصی داشت، و هنوز هم او را دوست داشت... روز پیش از حرکتش به سمت بوستون شارون به او گفته بود: من همه جوره پُشتتم، عزیزم. با درنظر گرفتن بد و بیراهه‌هایی که در یک سال اخیر نثار هم کرده بودند، این جمله برای «کلی» جمله‌ی تاثیرگذاری بود. حالا این او بود که می‌خواست شارون را تحت تاثیر قرار بدهد، البته اگر هنوز هم این کار ممکن بود. وزنه‌ی کاغذ چیز کوچکی بود (گنج کوچک)، اما «کلی» مطمئن بود که شارون آن هاله‌ی خاکستری رنگ و دلنشین را که در اعماق قلب آن گوی شیشه‌ای بود، دوست خواهد داشت. درست مثل یک مه جیبی.

## ۲

صدای دیلینگ دیلینگ یک کامیون بستنی‌فروش توچه «کلی» را به خود جلب کرد. کامیون مقابل هتل چهارفصل (که حتی از هتل کوپلی اسکوئر هم بزرگ‌تر بود) پارک شده بود. در کنار آن، فضای سبز عمومی

بوستون که تا دو، سه بلوک در آن طرف خیابان امتداد یافته بود قرار داشت. روی کامیون در بالای تصویر دو بستنی رقصان، کلمه‌های «میستر سافتی» با رنگ‌های رنگین‌کمان نوشته شده بود. سه بچه پای پنجره‌ی آن ایستاده بودند و درحالی که کیف‌هایشان جلوی پایشان روی زمین افتاده بود، منتظر تحویل گرفتن سفارششان بودند. پشت سر آن‌ها خانمی کت شلوار پوش به همراه سگ پودلش که قلاده به گردن داشت ایستاده بود، همین‌طور دو دختر نوجوان با شلوارهای کتان فاق کوتاه که آی‌پاد به همراه داشتند. البته در آن موقع گوشی آی‌پادها از گردنشان آویزان بود، و به همین دلیل دخترها داشتند باصدای آرامی با یکدیگر صحبت می‌کردند. باور کنید راست می‌گویم. از نخودی‌خندیدن خبری نبود!

«کلی» پشت سر آن‌ها ایستاد و با ایستادن او آن گروه کوچک به یک صف مبدل گردید. حالا که برای همسری که جدا از او زندگی می‌کرد، هدیه‌ای خریده بود و قصد داشت سر راه خانه به مغازه‌ی «نهایت خنده‌دارها» برود و برای پسرش آخرین نسخه‌ی اسپایدرمن را بخرد، شاید بد نبود کمی هم به خودش می‌رسید. از شدت بی‌صابری برای دادن خبر جدیدش به شارون در پوست نمی‌گنجید، ولی می‌دانست که تا حوالی ساعت ۳/۴۵ که شارون به خانه برگردد، دسترسی به او ممکن نیست. فکر کرد تا زمانی که بتواند با او صحبت کند می‌تواند کمی در مهمانخانه پرسه بزند، بیشتر در اتاق کوچک خودش قدم بزند، و به کیف هنری‌اش که قفلش هرز شده بود نگاهی بیاندازد. در این میان میستر سافتی راه مناسبی برای گذران قدری از این زمان به نظر می‌رسید.

مرد بستنی‌فروش سفارش سه بچه‌ای را که دم پنجره ایستاده بودند، به آن‌ها داد. دوتا بستنی کیم گرد و یک بستنی قیفی پیچ‌پیچی وانیل و شکلاتی بزرگ برای بچه‌ی درشت هیگلی که بین دوتای دیگر ایستاده بود، و قصد داشت پول بستنی آن دو نفر دیگر را هم حساب کند. درست در هم‌آن موقع که پسر اسکناس‌های مچاله شده را از جیب شلوار بگی مد روزش بیرون آورد، زن لباس رسمی به تن، که سگ پودل

به همراه داشت، دستش را در کیفی که از شانه‌اش آویزان بود فرو برد، تلفن همراهش را در آورد و با حرکتی سریع آن را باز کرد. این روزها خانم‌های لباس رسمی به تن ممکن است بدون کارت ام - اکس‌شان از خانه بیرون بیایند، ولی بدون گوشیشان، هرگز! پشت سر آن‌ها سگی پارس کرد، و کسی فریاد کشید. به نظر «کلی» فریاد چندان شادمانه‌ای نبود. وقتی از روی شانه به عقب نگاه کرد به‌جز چند رهگذر، یک سگ که با یک بشقاب پرنده در دهان به سوی می‌دوید («کلی» در حیرت بود که مگر نباید سگ‌ها در چنین مکانی قلاده به گردن داشته باشند؟)، هم‌این‌طور محوطه‌ای سرسبز و آفتابی و سایه‌ای که «کلی» را به سوی خود می‌خواند، چیز دیگری ندید. جای خوبی بود برای این که مردی که تازه اولین رمان تصویری‌اش را، همراه با جلد بعدی آن یک جا به قیمت محیرالعقولی فروخته بود، کمی در آن جا بنشیند و یک بستنی قیفی شکلاتی بخورد.

وقتی سرش را برگرداند، بچه‌های شلوار بگی پوش رفته بودند و زن لباس رسمی به‌تن، داشت یک بستنی شیر و مغز گردو سفارش می‌داد. یکی از آن دو دختری که پشت آن زن ایستاده بودند، تلفن همراهی به رنگ سبز نعنایی به کمر داشت. زن لباس رسمی به تن تلفنش را محکم به گوشش فشار داد. «کلی» مثل تمام وقت‌هایی که گونه‌های مختلف این رفتار را می‌دید، باخودش فکر کرد که این حرکت که دیگر بخشی از زندگی روزمره مردم شده است، روزگاری عمل توهین‌آمیزی تلقی می‌شد، خصوصاً در حین معامله با فردی ناشناس.

تلفن همراه نعنایی‌رنگ نتهای آغازین موسیقی برنامه‌ی آن قورباغه‌ی دیوانه را نواخت که جانی عاشقش بود. انگار اسمش اکسل اف بود. درست یادش نمی‌آمد، شاید به این دلیل که دیدن آن برنامه را قدغن کرده بود. دختر صاحب تلفن همراه آن را از کمرش بیرون کشید، وگفت:

- بس؟

کمی گوش کرد، لبخندی زد و به همراهش گفت:

- بسه.